

از اولین برخوردهای شهید بهشتی با سازمان مجاهدین خلق و اظهار نظرهای ایشان درباره آنها چه خاطراتی را به یاد دارید؟ صحبت کردن درباره شهید بهشتی به جهات مختلف کار دشواری است. او شخصیت کم نظیری بود که از نظر نظم و انضباط، عمق و اندیشه و تفکر و بینش، قاطعیت، مدیر و مدبر بودن و چند بعدی بودن، کم نظیر بود، به عبارت دیگر، وی هم حوزوی بود هم دانشگاهی، هم سیاسی بود هم فقهی، هم چهره معتبر داخلی بود و هم شخصیت شناخته شده خارجی و بنابراین وقتی بخواهیم در مورد برخورد ایشان در قبال منافقین صحبت کنیم، باید همه این ویژگیها را به دقت مدنظر داشته باشیم. در این زمینه، شهید بهشتی تا سال ۵۴ در مورد آنها سکوت کرده بود، چون واقعاً نمی شد درباره آنها صحبت بسیار قاطع و مشخصی کرد و هنوز شناخت از آنها کامل نبود. مضافاً بر این که عده‌ای از روحانیون شاخص هم نسبت به آنها نظر مثبت داشتند و خواستار حمایت از این گروه بودند.

آیا شهید بهشتی متوجه رگه‌های التقاط در افکار آنها نشده بودند؟

کسی که عمیقاً با مسائل مارکسیستی آشنایی داشت، از نوشته‌های آنها، بوی التقاط را می شنید و شهید بهشتی قطعاً متوجه این موضوع شده بود، ولی در عین حال، چه از لحاظ این که مسئله مبارزه با رژیم شاه مطرح بود و چه از این نظر که قشرهایی از جامعه، جذب آنها شده بودند، از بیان نظرات خود در این زمینه خودداری می کرد. حتی حضرت امام هم مخالفت خودشان با آنها را در حد ملایم و در سطح مسائل فکری بروز دادند و تا سال ۵۷ که آنها را منافق یا گروه غیر قابل اعتماد معرفی کردند، از افشای علنی آنان، خودداری نمودند. من تردید ندارم که اگر در همان سالها هم، فرصتی پیش می آمد که شهید بهشتی فقط دو هفته با سران منافقین زندگی می کرد، ماهیت آنها را بسیار روشن تر و قاطعانه تر، می شناخت.

از چه سالی، روحانیون موافق با مجاهدین، از آنها کناره گرفتند؟ در سال ۵۴ و تغییر ایدئولوژیک منافقین، عده‌ای از روحانیون، از

ائتلاف غرب زده‌ها، شرق زده‌ها، مارکسیست‌ها و عده‌ای از روحانیون در جهت دشمنی با شهید بهشتی، نکته مهمی را روشن می‌سازد و آن هم این که جریانات مخالف حاکمیت حکومت اسلامی و دینی، او را بسیار تهدید کننده می‌یافتند، به خصوص این که آیت‌الله مطهری نیز که نظریه پرداز انقلاب بودند، به دست عده‌ای مزدور به شهادت رسیدند و در فقدان ایشان، کسی بهتر از شهید بهشتی توان تحلیل و خط دادن به نیروهای انقلابی را نداشت



جمله آقای هاشمی رفسنجانی، جدایی خود را از این گروه، صراحتاً اعلام کردند. برای کسانی هم که هنوز مردود بودند، جایگاه و موقعیت سازمان به شدت کاهش پیدا کرد و در سالهای ۵۶ و ۵۷، دیگر سازمان مجاهدین خلق، در سطوح بالای علمی، مبارزاتی و در میان روحانیون، جایگاهی نداشت و فقط عده‌ای از جوانها، به خاطر کم‌اطلاعی از مباحث عمیق فلسفی و علمی و طرح شعارهای جذاب از سوی منافقین، جذب آنها می شدند. اگر در سال ۵۷ ماهیت سازمان مجاهدین برای همه روشن شده بود، چرا کسی علیه آنها موضعگیری مشخص و قاطع نمی کرد؟ در سال ۵۷، حتی کسانی هم که ماهیت آنها را خوب شناخته بودند، توصیه می کردند که صلاح نیست با آنها درگیر شویم و جامعه را علیه آنها بشورانیم، زیرا در مقابل رژیم شاه قرار داریم و صلاح است که این دوره را با احتیاط و آرامش سپری کنیم تا در فرصت مناسب، با این جریان برخورد کنیم.

موضعگیری شما چه بود؟

من، شهید لاجوردی، شهید کچویی و عده‌ای دیگر معتقد بودیم

که اینها گروهی فرصت طلب و منافق هستند و با خارج ارتباط دارند و باید همان موقع با آنها برخورد می کردیم. من در اواخر آذر سال ۵۷ از زندان مشهد آزاد شدم و در اوایل دیمه به تهران آمدم و در همان زمان با چند تن از بزرگان و رهبران انقلاب در این باره صحبت کردم. بعضی از آنها قبلاً در زندان بودند و کاملاً منافقین را می شناختند و هیچ دفاعی از آنها نمی کردند و کوچک ترین تردیدی در ماهیت خطرناک بودن آنها نداشتند. نخستین ملاقات مهم شما، با شهید بهشتی در چه تاریخی و حول محور چه موضوعاتی صورت گرفت؟

نیمه‌های دی ماه سال ۵۷ بود که با شهید بهشتی چند مسئله مهم را مطرح کردم. ابتدا به ایشان عرض کردم که انتشار روزنامه از اهم واجبات است. ایشان گفتند، «برو این کار را بکن و من پشتیبانی می کنم. آدم هم خواستی به تو معرفی می کنم.» احتمالاً تا آن روز کسی این مسئله را طرح نکرده بود و شاید هم فکر می کردند شدنی نیست. من فکر می کردم از طرف نیروهای انقلاب، نیاز به اطلاع رسانی هست و مقدمات کار را هم فراهم کردیم. حجت الاسلام دین پرور هم با اشاره شهید بهشتی به جمع ما پیوست. در مراحل مقدماتی راه اندازی روزنامه بودیم که انقلاب شد و موضوع شکل دیگری به خود گرفت.

آیا درباره مجاهدین خلق هم با شهید بهشتی صحبتی کردید؟ بله. به ایشان گفتم که از سال ۵۰ با مطالعه جزوات آنها، نظریاتشان را رد کردم و زمانی هم که حزب الله با سازمان مجاهدین خلق ادغام شد، وارد آن سازمان نشدم و لذا به جرم عضویت در حزب الله، دستگیر و محاکمه شدم. مصطفی جوان خوشدل، از دوستان قدیمی من، خیلی اصرار کرد به سازمان مجاهدین بپیوندم و محمد مفیدی هم با خود من در شورای مرکزی حزب الله فعالیت می کرد، ولی برای من محرز بود که این جریان، جریان ناسالمی است.

پاسخ ایشان چه بود؟

ایشان گفتند شرایط عوض شده و آنها قطعاً نمی توانند حرفهای قبل را بزنند و به اعمال خود ادامه بدهند، از سوی دیگر جو جامعه



شهید بهشتی به وجود رابطه میان دستگیری سعادت و شهادت مطهری مظنون بود...

«شهید بهشتی و منافقین» در گفت و شنود
شاهد یاران با دکتر جواد منصور

درآمد

«عدم تناسب میان کینه‌ورزی منافقین نسبت به آیت‌الله بهشتی با برخوردهای متین و اخلاقی او، بسیاری از مردم را در سالهای ۵۹ و ۶۰ کنجکاو کرده بود. دیری نپایید که راز این نابرابری رخ نمود و تردیدها جای خود را به آگاهی دادند. بهشتی، تنها بهای شناخت دقیق خود نسبت به این گروه و نیز پافشاریش بر اصول نظام را می برداخت، چیزی که آینده منافقین را بس تیره و تار می ساخت. علاوه بر این، سازمان از آن روی که نمی توانست با رهبری انقلاب مواجهه صریحی داشته باشد. شاخص ترین چهره جریان خط امام را آماج حملات خود ساخته بود. در گفت و گویی که از نظر می گذرانید بر آن بوده‌ایم تا سیر شناخت شهید بهشتی نسبت به این جریان و تبعات آن را به اجمال مورد بررسی قرار دهیم.»



می‌شناختند، اما هیچ‌یک به اندازه شهید آیت شور و حرارت به خرج نمی‌دادند. البته شهید آیت درباره هر چیزی که به آن اعتقاد داشت، با حرارت صحبت می‌کرد. من واقعاً نمی‌دانم او این شناخت را چگونه کسب کرده بود، اما قدر مسلم این که آدم بسیار باسوادی بود. فکر می‌کنم نوشته‌های منافقین را خوانده و ماهیت آنها را، خوب شناخته بود. البته آنها حرکت‌هایی هم کرده بودند و شهید آیت آدم بسیار دقیقی بود و حتماً مسائل را خیلی عمیق می‌فهمید.

در آن برهه شهید بهشتی با منافقین چه برخوردی داشت؟

شهید بهشتی به تدریج متقاعد شد که این گروه، خطرناک است و باید در مورد آنها کاری کرد. لذا از اواسط سال ۵۸ که ما در سپاه و من به عنوان فرمانده سپاه، شروع کردیم به تصرف مراکز که منافقین در اختیار گرفته بودند، شهید بهشتی هم به عمق خیانت این گروه پی بردند.

آیا مقابله با منافقین، توصیه شهید بهشتی بود؟

خیر. در شورای فرماندهی سپاه و کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و شاید هم در شورای انقلاب، این بحث مطرح شده بود، ولی کسی به ما مصوبه‌ای نداده بود. ما بر اساس مبارزه با جریان‌های ضدانقلابی، اول مسئله خلع سلاح آنها را مطرح کردیم، اما بسیار مقاومت کردند و حتی به آیت‌الله

طالقانی متوسل شدند که آنها را خلع سلاح نکنیم که ایشان، به رغم این که منافقین بسیار به او امیدوار بودند، تقریباً دخالتی نکرد. جریان دستگیری سعادت و واکنش شهید بهشتی نسبت به دستگیری او را بیان کنید.

هنگامی که ما چگونگی دستگیری سعادت و نحوه ارتباط سازمان مجاهدین با سفارت شوروی را به اعضای شورای مرکزی حزب گزارش کردیم، شهید بهشتی نسبت به قضیه، بسیار حساس شدند و تصور این است که در آن مرحله، خطر را بسیار جدی احساس کردند. جالب اینجاست که هر چه منافقین جارو جنجال راه انداختند که پرونده سعادت، جاسوسی نیست، ولی شهید بهشتی هیچ‌وقت تحت تأثیر این فشارها قرار نگرفتند و همچنان خواستار این بودند که به این پرونده به شکل جدی رسیدگی شود.

یعنی اراده شهید بهشتی در دستگاه قضایی این بود که همه ابعاد فعالیت‌های این فرد مورد شناسایی قرار گیرد؟

قطعاً این است که با پرونده برخورد جدی شود، حمایت کرد. در آن زمان البته هنوز ایشان در دستگاه قضا مسئولیت رسمی نداشت، ولی در شورای انقلاب بود و کسانی که در دستگاه قضایی بودند، از نظرات ایشان استفاده می‌کردند، مخصوصاً که اتفاق عجیبی پیش آمد و آن هم فاصله دستگیری سعادت و شهادت شهید مطهری بود که فقط چهار روز بعد اتفاق افتاد. در آن زمان، اکثریت قریب به اتفاق گفتند که شهادت شهید مطهری، کار مجاهدین است.

از گروه فراق شناختی وجود نداشت؟
هنوز نه، لاف‌ل در این حد که به عنوان یک گروه تروریستی مطرح باشند، هنوز شناخته شده نبودند. از طرفی مجاهدین خلق دشمنی دیرینه و عمیقی نسبت به علما، مراجع و به ویژه شهید مطهری داشتند، چون او را به قول خودشان بزرگ‌ترین تئوریسین

برای منزوی کردن آنها و افشای ماهیتشان مساعد نیست و بهتر است که من شتاب به خرج ندهم. یادم هست که پس از اصرار و پافشاری بر لزوم مقابله با منافقین به شهید بهشتی گفتم اگر به من بگویند که مسعود رجوی پرورشگاه یا مهدکودکی را با سیصد جزی به آتش کشیده است، باور می‌کنم برای اینکه او به هیچ چیز جز به قدرت رسیدن فکر نمی‌کند و به چیزی اعتقاد ندارد و بنابراین ما باید از طرف این جریان، بسیار احساس خطر کنیم و گول ظواهر و گفته‌هایشان را نخوریم. ایشان وقتی حرارت و تندی مرا در مخالفت با مجاهدین خلق دیدند، فرمودند، «شما در زندان با هم اصطکاک داشتید و از یکدیگر ناراحت بودید و حالا معلوم نیست آیا این قدر هم که فکر می‌کنید، بد باشند.» من عرض کردم، «برای من محرز است که اینها بسیار خطرناکند، به ویژه که از روی قرائنی فکر می‌کنم با سازمان‌های جاسوسی خارجی هم مرتبط هستند و ممکن است در داخل کشور، مجری اهداف آنها باشند.» در هر حال شهید بهشتی حرف مرا قبول نکردند و گفت وگویی ما در این زمینه تمام شد.

در هنگام ورود امام، مجاهدین خلق چه فعالیت‌هایی می‌کردند و آیا شما در جریان کمیته استقبال بودید و درباره آنها با شهید بهشتی صحبتی کردید؟

هنگامی که قرار شد امام (ره) تشریف بیاورند، دیدم که منافقین در جریان استقبال در مسیر فرودگاه تا بهشت زهرا پلاکارد زده‌اند و تراکت پخش کرده‌اند و افراد آنها در رفت و آمد هستند و دم از امام می‌زنند، در حالی که آنها به اصل امامت اعتقاد نداشتند، چه رسد به رهبری امام و اصولاً روحانیت را قبول نداشتند. در جریان تشکیل کمیته استقبال از امام، با شهید بهشتی صحبتی نداشتم و چندان هم در جریان این امر نبودم.

نخستین بار چه موقع به طور جدی همکاری خود را با شهید بهشتی شروع کردید؟

شهید بهشتی نسبت به من به عنوان کسی که در جریان مبارزه و زندان بود، عنایتی داشتند و لذا مرا به عنوان یکی از سی نفر اعضای شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی دعوت کردند که من قبول کردم.

آیا در حزب، بحث منافقین مطرح شد؟

بله، یکی دو باری مطرح شد و موضوع جالب این بود که شهید آیت، درباره خطرناک بودن آنها با شور و حرارت عجیبی صحبت می‌کرد. این برای من نکته بسیار جالبی بود که چطور ایشان این قدر علیه منافقین حرف می‌زدند. تحلیل شما چیست و به اعتقاد شما، او این شناخت را از کجا کسب کرده بود؟

من که درباره منافقین حرف می‌زدم، به این دلیل بود که سالها در زندان با آنها زندگی کرده بودم. آدهای زیادی ماهیت آنها را

ما این مسئله را در دور اول انتخابات ریاست جمهوری دیدیم که عده‌ای به شدت از بنی صدر دفاع کردند و وقتی می‌پرسیدیم چرا این کار را می‌کنید، جواب می‌دادند، «یعنی می‌گویید به کسانی رأی بدهیم که طرفدار بهشتی هستند؟» یعنی کسانی بودند که به علت دشمنی با شهید بهشتی به بنی صدر رأی دادند



ارتجاع می‌دانستند و از این نظر، خیلی با ایشان مخالف بودند. در زندان، خواندن آثار شهید مطهری را تحریم کرده بودند و کسی حق نداشت کتابهای ایشان را بخواند، لذا این شوک و ضربه هنگامی سخت تر شد که افرادی چون شهید بهشتی به این نتیجه رسیدند که نکتد بین دستگیری سعادت و شهادت شهید مطهری رابطه‌ای وجود داشته و منافقین با این ترور، چنین روشی را در پیش گرفته‌اند، به همین دلیل دستگیری و خلع سلاح آنها را در سپاه و کمیته شروع کردیم و رسماً با منافقین، درگیر شدیم و مراکز و ساختمانها و سلاحهایشان را گرفتیم.

چرا اعدام سعادت تا سال ۶۰ طول کشید؟
به نظر من حق این بود که او در همان سال ۵۸ محکوم به اعدام می‌شد، زیرا جرمش قطعی و سنگین بود و باید مجازات می‌شد تا دیگران بدانند که جمهوری اسلامی در مقابل یک جاسوس قاطعیت دارد و به دلیل جوسازی منافقین، مجازات او را به تأخیر نمی‌اندازد. در برابر عباس امیر انتظام هم نباید ملاحظه می‌کردند، چون جاسوسی آنها قطعی بود. پرونده سعادت البته خیلی سنگین تر بود.

این که بسیار تکان دهنده است.
درست است و این مسئله‌ای است که جمهوری اسلامی پیگیری نکرده یا توان این کار را نداشته و مادر چند مورد، در پرونده‌های سالهای اخیر، رد پای منافقین را دیده‌ایم، ولی مسئله همچنان بلاجواب و لاینحل مانده است. این که می‌بینید هر چند وقت یک بار از داخل یک دستگاه، خبری یا بعضاً عین سندی منتشر می‌شود، عملکرد همین شبکه ناشناخته نفوذی است.

دشمنان شهید بهشتی شخصاً چه کسانی بودند؟
شهید بهشتی بلافاصله پس از پیروزی انقلاب، دوستان و دشمنانی



پیدا کردند. دوستان او که عمدتاً مبارزین سالهای ۴۰ و نیروهای خط امام و نیروهای مردمی اصیل بودند که خیلی او را دوست داشتند. در مقابل، سه گروه مخالف بودند. گروه اول عده‌ای از روحانیون بودند که مخالف شهید بهشتی بودند.

انگیزه آنها چه بود؟

از همان روزهای بهمن ماه ۵۷، هنگامی که ریاست شهید بهشتی بر

شورای انقلاب تثبیت شد، عده‌ای از روحانیون با او در مخالفت درآمدند، زیرا این سؤال برایشان مطرح بود که چرا آنها وارد شورای انقلاب و رئیس آن نشدند و پس از پیروزی انقلاب هم پستهای مهمی به آنها داده نشد. من نمونه‌های بی شماری را به عینه دیدم.

گروه دوم چه کسانی بودند؟

گروه دوم گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی اعم از ملی‌گراها، منافقین و مارکسیست‌ها بودند. شهید بهشتی قدرت تحلیل بالایی داشت و می‌توانست افراد مختلف از طیفهای گوناگون را جذب کند. در عین حال، در شورای انقلاب موقعیت بالایی داشت و هم دبیر کل حزب جمهوری اسلامی بود. آنها نمی‌توانستند درباره موقعیت او در شورای انقلاب حرفی بزنند و در مورد سخنرانیهای او هم کاری از دستشان بر نمی‌آمد. لذا از اوایل سال ۵۸، مخالفت‌های جدی خود را با حزب جمهوری اسلامی آغاز کردند و آن را به عنوان یک حزب فاشیستی مطرح ساختند و از سوی دیگر، علیه شخص آقای بهشتی با تهمت‌هایی چون سرمایه‌دار، دیکتاتور و امثال اینها شروع به سمپاشی کردند و تمام در و دیوارهای شهر را با این شعارها پر کردند. بنی صدر و گروه‌های طرفدار او، به شکل بسیار گسترده‌ای در این امر فعالیت داشتند.

و گروه سوم؟

گروهی بود که فعالیت بسیار زیاد هم داشت و شامل سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی کشورهای بزرگ می‌شد که از طریق رسانه‌ها و خبرگزار یه‌ایشان به شدت جوسازی می‌کردند و هر چند وقت یک بار با ملی‌گراها و منافقین، علیه شهید بهشتی مصاحبه‌هایی را ترتیب می‌دادند.

در این ایام که ترور شخصیت شهید بهشتی به اوج خود رسیده بود، با این پدیده چگونه برخورد می‌کردند؟

شهید بهشتی بسیار متین و با صلابت بودند و بسیاری از مسائل را مطرح نمی‌کردند. فعالیت‌های گسترده‌ای که برای ترور شخصیت ایشان در جریان بودند، ما را به شدت نگران می‌کرد و دائماً در حزب مطرح می‌کردیم که این ترور شخصیت می‌تواند به ترور فیزیکی ایشان منجر شود، همان طور که در مورد شهید مطهری، در سال ۵۷ جوسازیها شروع شد و در سال ۵۸ ترورش کردند. شهید بهشتی صراحتاً چیزی نمی‌گفتند، ولی برایشان مشخص شده بود که درباره بعضی از افراد یا گروه‌ها اشتباه کرده‌اند. حتی در مورد ملی‌گراها هم در شهریور ۵۸ متوجه شدند که خوش بینی شان درباره دولت موقت و نهضت آزادی، اشتباه بوده است، به طوری که وقتی در شهریور ۵۸ در شورای مرکزی حزب درباره عملکرد دولت موقت صحبت شد، برای اولین بار گفتند که از عملکرد آن راضی نیستند، در حالی که تا آن موقع از دولت موقت دفاع می‌کردند.

با وجود آن همه بی‌مهری دولت موقت؟

بله، چون اولاً امام از دولت موقت دفاع می‌کردند و ثانیاً شهید بهشتی می‌گفتند که دولت موقت، نوعی گذرگاه است و حزب باید به کارهای اصولی و بنیادینی چون قانون اساسی بپردازد تا به تدریج کارها سرسوامان بگیرند.

اعتقاد شما چه بود؟

من برخی از دوستان معتقد بودیم که اگر دولت موقت با آن شیوه به کارش ادامه بدهد، اصلاً انقلابی باقی نمی‌ماند که قانون اساسی داشته باشد. شهید آیت هم همین نظر را داشت و به شدت مخالف ادامه فعالیت دولت موقت بود.

دولت موقت چندین بار استعفا داده بود. چه شد که این بار استعفای آن مورد قبول واقع شد؟

شهید بهشتی در شهریور سال ۵۸ به ناکار آمدی دولت موقت واقف شد و لذا در آبان ۵۸، استعفای دولت موقت به سرعت پذیرفته شد. البته تصرف لانه جاسوسی در این امر تأثیر عمده داشت.

به نظر شما، چرا گروه‌های مختلف که ظاهراً با یکدیگر اختلاف عقیده داشتند، در برخورد با شهید بهشتی با هم به توافق رسیده بودند؟

ائتلاف غرب زده‌ها، شرق زده‌ها، مارکسیست‌ها و عده‌ای از روحانیون در جهت دشمنی با شهید بهشتی، نکته مهمی را روشن می‌سازد و آن هم این که جریان مخالف حاکمیت حکومت اسلامی و دینی، او را بسیار تهدید کننده می‌یافتند، به خصوص

در داخل حزب، تمایل جدی برای کاندیداتوری ایشان وجود داشت. از خارج از حزب هم نیروهای خط امامی قایل به نامزدی ایشان بودند و حتی برخی گروه‌های انقلابی دیگر هم با این موضوع مخالفت چندانی نداشتند



این که آیت‌الله مطهری نیز که نظر به پرداز انقلاب بودند، به دست عده‌ای مزدور به شهادت رسیدند و در فقدان ایشان، کسی بهتر از شهید بهشتی توان تحلیل و خط دادن به نیروهای انقلابی را نداشت. آنها می‌دانستند امام از چنان جایگاه مقدسی برخوردارند که آنها کوچک‌ترین حرفی نمی‌توانند علیه ایشان بزنند، لذا تیرهای اتهام را به سوی شهید بهشتی روانه می‌ساختند، چون همگی به این نتیجه رسیده بودند که پس از امام، ایشان رهبر خواهند شد.

ترور شخصیت شهید بهشتی، در میان مردم عادی، حتی برخی از حزب‌اللهی‌ها را هم مردد کرده بود. چرا ایشان به این شبهات پاسخ نمی‌دادند و زمینه را برای میداننداری منافقین مساعد

می‌کردند؟

شهید بهشتی اعتقاد داشتند که دیگران باید از او دفاع کنند و اگر خودشان جواب بدهند، در دور باطل پرسش و پاسخیهای بی‌انتهای می‌افتند. ایشان در مصاحبه‌های هفتگی که در دیوان عالی کشور برگزار می‌شد، گاهی اشارات ضمنی می‌کردند.

در تلویزیون هم در چند مصاحبه با کیانوری، فرخ نگهدار و امثال آنها، نظراتشان را بیان کردند که در تبیین جایگاه و افکار و شخصیت ایشان بسیار مؤثر بود. البته در داخل حزب، عده‌ای مخالف این کار بودند، ولی پس از پخش مصاحبه‌ها، حتی توده‌ای‌ها هم قبول داشتند که این مصاحبه‌ها به نفع شهید بهشتی شد.

چرا در حزب با این مصاحبه‌ها مخالفت می‌شد؟

چون ما معتقد بودیم که آنها هم شأن آقای بهشتی نیستند، ولی ایشان می‌گفت از این طریق باید جواب سئوالات مطرح شده در جامعه را بدهیم. عده‌ای هم به شدت ایشان را تشویق می‌کردند که این کار را بکنند.

از تأثیرگذاری این مصاحبه‌ها گفتید، پس چرا موج ترور شخصیت تا این حد موفق بود؟

وقتی جریان‌تانی تبلیغاتی به شکل گسترده و طولانی ادامه پیدا کند، بخشهایی از جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. مخصوصاً اگر با ذهن‌های وجود نداشته باشد.

نه تنها این مسئله، بلکه اصولاً بخشهایی از جامعه هستند که همیشه هم از حقایق خبر ندارند و با تبلیغات گسترده، تحت تأثیر قرار می‌گیرند. ما این مسئله را در دور اول انتخابات ریاست جمهوری دیدیم که عده‌ای به شدت از بنی صدر دفاع کردند و

وقتی می‌پرسیدیم چرا این کار را می‌کنید، جواب می‌دادند، «یعنی می‌گویید به کسانی رأی بدهیم که طرفدار بهشتی هستند؟» یعنی کسانی بودند که به علت دشمنی با شهید بهشتی به بنی صدر رأی دادند. همان سه گروهی که عرض کردم، برای دشمنی با آقای بهشتی ائتلاف نانوشته‌ای را تشکیل دادند که

نهایتاً به نفع بنی صدر تمام شد. البته هنوز دو سه هفته نگذشته بود که جامعه روحانیت متوجه شد چه اشتباه بزرگی را مرتکب شده و لذا در اولین دوره انتخابات مجلس بود که شهید شاه‌آبادی با زحمت فراوان لیست مشترک حزب جمهوری و جامعه روحانیت را درست کرد، وگرنه جامعه روحانیت به کسانی رأی می‌داد که مخالف حزب بودند. مرحوم شاه‌آبادی خیلی زود متوجه ماجرا شد و از عوامل بسیار مؤثر در جامعه روحانیت بود که به آن ائتلاف

بزرگ رسید و در نتیجه تلاشهای او، ترکیب مجلس اول، مخالف بنی صدر شد، والا آن هم طرفدار بنی صدر از کار در می‌آمد و معلوم نبود سرنوشت انقلاب به کجای می‌رسید.

در مورد نامزدی شهید بهشتی برای ریاست جمهوری، عده‌ای معتقدند که ایشان خود را برای احراز این پست آماده کرده بود و عده‌ای هم می‌گویند که شهید بهشتی اساساً تمایلی به پذیرش این مقام نداشت. و علاقمندان برای این کار تلاش می‌کردند نظر شما چیست؟

در داخل حزب، تمایل جدی برای کاندیداتوری ایشان وجود داشت. از خارج از حزب هم نیروهای خط امامی قایل به نامزدی ایشان بودند و حتی برخی گروه‌های انقلابی دیگر هم با این موضوع مخالفت چندانی نداشتند، اما امام معتقد بودند بهتر است روحانیت به کارهای اجرایی نپردازد و کارهای ارشادی و آموزشی را پی بگیرد و کادر سازی کند.

برخی معتقدند که روحانی بودن و نبودن، شاخصه مهمی نیست

و اصولاً همین که شخصیتی چون شهید بهشتی رئیس جمهور نشد، خسارت بزرگی به انقلاب خورد. البته بسیاری از افرادی که پستی‌ها را احراز کردند، لیاقت آن جایگاه را نداشتند. آیا شما باز هم معتقدید که روحانیت نباید کار اجرایی می‌کرد؟ بله، روحانیون باید به کار اصلی خود بپردازند، چون اگر یک روحانی در مقامی اجرایی نتواند کارش را درست انجام دهد، روحانیت لطمه می‌خورد. از روحانیون باید به عنوان پشتوانه تربیت نیروهای مؤمن و اصیل استفاده کرد. البته این بحث، بسیار عمیق است و نیاز به بررسی و مطالعه گسترده‌ای دارد. شاید الان بهتر از سال ۵۸، سخن امام را درک کنیم که روحانیت را از به عهده گرفتن مشاغل اجرایی برحذر داشتند.

طرح تسخیر سفارت آمریکا و گروگانگیری چگونه شکل گرفت و آیا شما در جریان امر بودید؟

طراحی قضیه به این شکل بود که آقای لاهوتی ناراحتی قلبی داشت و در بیمارستان قلب بستری بود. من و عده‌ای از اعضای شورای فرماندهی سپاه به عیادت او رفتیم. این ملاقات حدوداً در اوایل آبان پیش آمد. مادر حال گفت وگو با آقای لاهوتی بودیم که آقای موسوی خوئینی‌ها آمد و با او سلام و علیکی کردیم. آقای لاهوتی به ما گفت که از اتاق بیرون برویم، چون می‌خواهند با آقای موسوی خوئینی‌ها، خصوصی صحبت کند. من فرمانده سپاه بودم و قاعدتاً باید در آن جلسه می‌بودم و این چه صحبتی بود که باید از ما مخفی می‌ماند. حدود نیم ساعت بعد برگشتیم و آقای موسوی خوئینی‌ها از اتاق بیرون رفت. آقای لاهوتی گفتند: «عده‌ای از آقایان تصمیم گرفته‌اند سفارت آمریکا را بگیرند. شما کمکشان کنید و علیه آنها کاری انجام ندهید.» من گفتم باید در این باره مفصل صحبت کنیم. از بیمارستان بیرون آمدیم. فردا سه نفر از گروهی که دانشجویان پیرو خط امام نام داشتند، پس از تماسی که با ما گرفتند، به مقر سپاه آمدند. آقای محسن رضایی در آن زمان مسئول اطلاعات سپاه و آقای ابوشریف فرمانده عملیات بودند. خلاصه قرار شد پاسدار در اختیار آنها بگذارند که بعد از گرفتن سفارت، از آنها حفاظت کنند. آن زمان صحبت از این بود که شاید کل ماجرا بیشتر از یک هفته طول نکشد. در روز ۱۳ آبان این اتفاق روی داد. آن زمان صباغیان وزیر کشور و صدر حاج سیدجوادی وزیر دادگستری بود. صدر حاج سیدجوادی با آقای لاهوتی تماس گرفت و به شدت نسبت به این قضیه اعتراض کرد و از آقای لاهوتی خواست دستور بدهد که بروند آنها را از سفارت بیرون کنند.

موضع حزب در مقابل تسخیر سفارت آمریکا چه بود؟

حزب از موضع امام حمایت می‌کرد که در سوابق روزنامه جمهوری اسلامی هست. این جریان باعث سقوط دولت موقت شد. منافقین خواستند فرصت طلبی کنند و بگویند که ما این کاره‌ایم، ولی بعد دستشان رو شد و نتوانستند از قضیه سفارت آمریکا، سوژه‌ای علیه شهید بهشتی بسازند.

از تلاش‌های شهید بهشتی در ترکیب مجلس اول چه خاطره‌ای دارید؟

تأکید ایشان بر صلاحیت افراد بود، چه در داخل حزب، چه بیرون از حزب و چه حتی مخالف حزب. ایشان می‌فرمودند فقط روی شایستگی فرد تکیه کنید. شما در هیچ جای دنیا چنین پدیده‌ای را نمی‌بینید که حزبی بیاید و مخالف خود را کاندید کند. شهید بهشتی فقط به تقوا و تدین تکیه می‌کردند، به طوری که این افراد هم تعجب می‌کردند. در انتخاب نخست وزیر، شهید رجایی هم عضو حزب نبود. چند نفری هم از حزب کاندید شدند، ولی حزب قبول نکرد و شهید

فعالیت‌های گسترده‌ای که برای ترور شخصیت ایشان در جریان بودند، ما را به شدت نگران می‌کرد و دائماً در حزب مطرح می‌کردیم که این ترور شخصیت می‌تواند به ترور فیزیکی ایشان منجر شود، همان طور که در مورد شهید مطهری، در سال ۵۷ جوسازیه‌ها شروع شد و در سال ۵۸ ترورش کردند



رجایی را مورد تأیید قرار داد.

منافقین در پدیده آمدن واقعه ۱۴ اسفند ۵۹ چه نقشی داشتند؟

در سال ۵۹، به تدریج ماهیت منافقین آشکار شد و فهمیدند که به تنهایی قادر به انجام کاری نیستند. بنی‌صدر برای آنها امکان خوبی بود و گروه‌های متعدد مخالف نظام، حول محور رئیس جمهور گرد آمدند، اما در واقع کارگردان اصلی، منافقین بودند. واقعه ۱۴ اسفند در دانشگاه تهران طرحی بود برای به آشوب کشیدن کشور، آن هم در دوره جنگ و زمانی که کشور توسط دشمن اشغال شده بود. در چنین شرایطی تصورش را بکنید که رئیس جمهور ضد کشور و جاسوس دشمن باشد. ماجرای بسیار مهمی بود که کمتر در ابعاد آن به شکلی دقیق بحث شده است. متأسفانه در آن زمان رئیس قوه قضاییه نخواستند به این قضیه رسیدگی شود. چرا شهید بهشتی در برخورد با این قضیه انعطاف به خرج دادند؟ دادستان کل کشور، آقای موسوی اردبیلی بودند و نخواستند به این پرونده رسیدگی شود و استدلالشان هم این بود که مملکت در حال جنگ است و اگر رئیس جمهور محاکمه شود، کل موجودیت نظام تهدید می‌شود. در روز ۱۵ اسفند در حزب، جلسه شورای مرکزی داشتیم. در آن جلسه به شهید بهشتی گفتم که من یقین دارم هدف اینها براندازی کل نظام است و این هم مقدمات کار است و آنها فعالیتشان را ادامه خواهند داد و دانشگاه‌های کشور را به آشوب خواهند کشاند. آن هم در شرایطی که دشمن تا عمق ۱۲۰ کیلومتری وارد خاک ایران شده است و از ایشان خواهش کردم تمام مدیران نهاد ریاست جمهوری و سران احزاب و گروه‌ها را ممنوع الخروج کنند. من خیلی روی این نظر پافشاری کردم، ولی

شهید بهشتی قبول نکردند. علت این بود که شاید خود امام هم عقیده داشتند که در آن مقطع نباید با رئیس جمهور برخورد جدی کرد. تحلیل امام شاید این بود که همه افراد باید در صحنه باشند تا ماهیتشان کاملاً آشکار شود و خود جامعه به این نتیجه برسد که آن فرد صلاحیت ریاست جمهوری ندارد. در مرداد سال ۵۹، من مسئول بخش فرهنگی سپاه بودم و مجله پیام انقلاب را منتشر می‌کردیم. یادم هست که روی جلد، عکس بنی‌صدر را زدیم و رویش ضربدر قرمز کشیدیم.

خیلی شجاعت داشتید!

به من گفتند ما قبول داریم که این آدم به درد نمی‌خورد، ولی فعلاً نباید اقدامی کرد.

چه کسانی؟

هم در سپاه و هم در حزب، بنابراین عکس را کنار گذاشتیم و در خرداد ۶۰ روی جلد زدیم.

در مورد جریان ۳۰ خرداد ۶۰، واکنش شهید بهشتی چه بود؟

بهترین سند در این زمینه، نامه‌ای است که شهید بهشتی در اسفند ۵۹ برای حضرت امام نوشتند و گفتند به اعتقاد من، بعد از رویداد ۱۴ اسفند، آقای رئیس جمهور، مملکت را رو به ویرانی می‌برد و ما فقط بنا به اراده شما سکوت کرده‌ایم. ببینید آدمی در سطح شهید بهشتی، چقدر از رهبری تبعیت می‌کند. در هر حال شهید بهشتی به شدت به عملکرد بنی‌صدر، مشکوک و از وضعیتی که او برای مملکت پیش آورده بود، ناراحت بودند. لذا با امام صحبت کردند که یکی از مادنفر را انتخاب کنید تا کشور بر اساس یک فکر اداره شود. امام فرمودند که حالا زود است و به وقتش تصمیم خواهیم گرفت. شهید بهشتی بسیاری از حرف‌ها را علناً نمی‌زدند چه در حزب، چه در شورای انقلاب و چه حتی با امام.

آخرین بار شهید بهشتی را در کجا دیدید؟

جلسه شورای مرکزی حزب برقرار بود. شهید آیت‌با صراحت از ملایمت شهید بهشتی نسبت منافقین و بنی‌صدر انتقاد کرد. او ابداً اهل به تأخیر انداختن افشای اموری که آنها را به نفع کشور و اسلام نمی‌دید، نبود. در هر حال آن شب جلسه شورای مرکزی حزب تشکیل شده بود. بعد هم آمدیم در فضای باز نماز را به جماعت خواندیم. بعد از نماز قرار بود در سالن، جلسه‌ای با حضور اعضای سه قوه تشکیل شود. فردای آن روز صبح زود مأموریت خارج از کشور داشتم، به همین دلیل تا دم سالن همراه شهید بهشتی رفتم و بعد هم خداحافظی کردم و به خانه برگشتم. به محض اینکه به منزل رسیدم، تلفن زنگ زد که فلانی بیا که در دفتر حزب انفجاری روی داده است. برگشتم و آن فاجعه را دیدم. البته تا ساعت دوازده شب، هنوز مشخص نشده بود که شهید بهشتی هم در آن جلسه حضور داشته است یا نه. جمعیت زیاد بود و هوا هم تاریک و من نمی‌توانستم چیزی ببینم. فقط می‌دیدم که جواهرها را بیرون می‌کشند و می‌برند. عامل انفجار حزب یعنی «کلاهی» را چقدر می‌شناختید؟ آیا واقعاً توان این را داشت که هم در تریبون سخنرانی و هم در سقف، بمب جاسازی کند؟

من آن روزها فرمانده سپاه بودم و کارم خیلی سنگین بود و واقعاً تک تک افراد شاغل در حزب را نمی‌شناختم. من فقط در شورای مرکزی حزب و در جلسات سه شنبه بحث‌های اعضای سه قوه شرکت می‌کردم، اما قدر مسلم این که تا زمانی که پرونده‌ها به شکل جدی پیگیری نشوند و به سامان نرسند و شبکه گسترده منافقین در دستگاه‌های دولتی، کشف و نابود نشود، انواع گرفتاری‌ها را داریم.



در بحثهایی که در مورد قانون اساسی مطرح می‌شود، به خاطر نقش بسیار تعیین کننده‌ای که شهید بهشتی داشتند، ادعا داریم که قانون اساسی تلفیقی است از آخرین دستاوردهای نظری دانش تجربی بشری، آخرین دستاوردهای تجربی خود ایران و عملی‌ترین برداشتهایی که از اندیشه اسلامی می‌شود برگرفت



ارتباط شما با شهید بهشتی از چه دورانی آغاز شد؟
من برای اولین بار حدود سال ۵۴ بود که خدمت شهید بهشتی رسیدم. شهید حسن اجاره‌دار که دوست بسیار عزیز و همکلاسی من بود از ماهها قبل با آقای بهشتی مراد شده داشت. ما در دانشکده با شرایطی خیلی غیرعادی روبه‌رو شدیم، تقی شهرام و همدستانان بیانیه‌ای نوشته بودند با این مضمون که می‌خواهیم پرچم مبارزات ایدئولوژیک را برافرازیم. بیانیه تقریباً حملات بسیار کوبنده‌ای به تفکر و اندیشه دینی داشت و ادعا شده بود که اندیشه دینی قادر نیست جامعه را پیش ببرد و ما که با ایدئولوژی اسلامی کارمان را شروع کردیم، در عمل دیدیم که مذهب نمی‌تواند راهنمای عمل ما باشد، بنابراین آن را تغییر دادیم. من آن موقع در دانشکده به شوخی به بچه‌ها می‌گفتم اگر به یکی دیر سلام کنید، می‌رود چپی می‌شود. خیلی فضای وحشتناکی بود. حتی امام جماعت مسجد دانشگاه ما که فرد بسیار جالبی بود، رفت و چپی شد! در دانشگاهها وضع بسیار فجیعی وجود داشت و این ضربه بسیار کوبنده بود. آن زمان مرحوم حسن اجاره‌دار با آقای بهشتی صحبت کرد و قرار شد در منزل ایشان جلساتی داشته باشیم در نقد آن بیانیه تغییر مواضع و آقای بهشتی قبول کرد. اسمی از بیانیه نیاروندند، اما تک تک فرازهای کلیدی آن بیانیه را درباره تکامل و چیزهای مختلف یک به یک مطرح می‌کردند و می‌گفتند دیدگاهی هست که راجع به اندیشه دینی این طور نظر می‌دهد و بعد خیلی مبسوط توضیح می‌دادند که این نظر نسبتی با اندیشه اسلامی ندارد. واقعاً یکی از ارزشمندترین ایام عمر ما شرکت در این جلسات بود و خیلی از بچه‌ها را حفظ کرد.

برجستگی‌های مهم اندیشه شهید بهشتی از نظر شما کدامند؟
من در اندیشه شهید بهشتی شاخصهای مهم می‌بینم. یکی اینکه هیچ حکم اسلامی نیست که نتوان آن را توجیه عقلانی کرد. ایشان برای انسانها منزلت بسیاری قائل بودند و این منزلت را در سیره عملی ایشان هم می‌دیدیم. تحقیقات شهید بهشتی در مورد ربا تنها کاری است که یک اندیشمند و متفکر اسلامی نوشته و یک توجیه عقلانی و بسیار عالی و سطح بالا ارائه داده که چرا ربا از منظر عقل سلیم محکوم است. نظیرش واقعاً وجود ندارد. اغلب علما می‌گویند که احکام ربا در زمره احکامی است که ما باید تعبداً بپذیریم و موضع ما

موضع لا ادری است. در حالی که شهید بهشتی می‌گفتند خیر این طور نیست و ما اثبات می‌کنیم که موازین عقل سلیم ایجاب می‌کند که ربا صحیح نیست و با مثالهای بسیار جالبی از دنیای روز این را طرح می‌کردند. بنابراین من یکی از مهم‌ترین مشخصات اندیشه ایشان را تکیه بر عقل انسانی می‌دانم. آقای سید محمد رضا بهشتی می‌گفتند پدر من استخاره‌هایی می‌کرد که همه را از صحت و دقت به اعجاب وامی داشت. بعد ایشان از تاریخی این کار را قطع کرد و دیگر برای هیچ کس استخاره نکرد. وقتی ما خیلی اصرار کردیم که چرا، آقای بهشتی فرمودند که این کار اراده و اتکا به عقل را تضعیف می‌کند. توجه به عقل در ایشان بسیار درخشان و برجسته بود و در تمام بحثهایی که مستقیماً توفیق شرکت در آنها را داشتم یا مطالعه کرده‌ام این توجه موج می‌زند. مرکز توجه ایشان به خصوص در بحثهای شناخت‌شناسی، تأکید بر عقل فطری انسان متعارف بود و حتی شناخت را بر این اساس برای ما توضیح می‌دادند. ایشان چه در بحث مالکیت، چه در بحث شناخت و چه در بحثهای دیگرشان، چهارچوب را طوری جلو می‌بردند که غیرمسلمانها هم به ناگزیر این منطق را می‌پذیرند. من فکر می‌کنم اگر ما اسلام را یک دین جهانی بدانیم باید مسیر شهید بهشتی را دنبال کنیم که انسانها هر علقه دیگری هم که دارند یک چهارچوب عقلانی و فطری را باید بپذیرند.

نظر شما در مورد تدوین قانون اساسی که با مدیریت شهید بهشتی عملی شد، چیست؟

در بحثهایی که در مورد قانون اساسی مطرح می‌شود، به خاطر نقش بسیار تعیین کننده‌ای که شهید بهشتی داشتند، ادعا داریم که قانون اساسی تلفیقی است از آخرین دستاوردهای نظری دانش تجربی بشری، آخرین دستاوردهای تجربی خود ایران و عملی‌ترین برداشتهایی که از اندیشه اسلامی می‌شود برگرفت. تصور من بر این است که ایشان سه گروه دانش را با هم تلفیق کرده و از درونش این قانون اساسی را بیرون آورده است.

نگاه شهید بهشتی به مقوله عدالت چگونه بود؟
شاخص دیگر اندیشه ایشان که باز بر من خیلی تأثیر داشت این است که به همان اندازه که عقل محور است، عدل محور هم هست. یعنی اندیشه عدالت و نگرانی برای عدالت در تمام ابعاد و زوایای افکار

ایشان وجود دارد.

درباره مقوله اسلام واقع‌بین که شهید بهشتی برای مقابله با سرخوردگی‌های ناشی از جریانات سیاسی و اجتماعی مطرح کرده بودند، چه گفتنی‌هایی دارید؟

در سالهای بعد از ۱۵ خرداد که یک نوع سرخوردگی و انفعال به وجود آمده بود، ایشان برای اینکه ناامیدی و یأس را کنار بزنند، بحثهایی را مطرح کردند با نام اسلام واقع‌بین و تمام بحثشان این بود که احکام اسلام برای انسانهای متوسط است. در حال حاضر ما همین گرفتاری را با بعضی از افراد مثلاً حزب‌اللهی داریم. در حالی که اینها خودشان جزو افراد ممتاز نیستند توقع دارند مردم کوچه و بازار مثلاً مثل ایوذر و سلمان و سمیه و یاسر باشند. شهید بهشتی به کلی این برخورد را رد می‌کرد و می‌گفت تکالیفی که دین انتظار دارد یک مسلمان انجام بدهد در حد یک آدم متعارف است، ولی اگر تو توان بیشتری داشتی می‌توانی پله‌های بالاتر را هم بروی. حد توقعش را خیلی محدود می‌کرد و بعد به جنبه‌های امیدبخش توجه می‌کرد.

اندیشه دینی از دیدگاه شهید بهشتی چه جایگاهی دارد؟
ایشان ارزش محوری اندیشه دینی را در این می‌دانند که می‌تواند دنیای بهتری برای ما بسازد. یعنی با نگاههای عرفانی به مفهوم رایج و صوفی‌گری و چیزهایی از این قبیل یا عرفان شبه مسیحی که همه را به آن دنیا حواله می‌دهد، ایشان مطلقاً مرز بندی دارد و در تمام بحثهایشان، چه در بحث شناخت، چه در بحث مالکیت، چه در تمام بحثها، حتی در سازماندهی حزب و تشکیلات، ایشان معتقد بودند که ما باید بتوانیم در عمل، حقانیت دین را نشان دهیم و اگر ایشان به حزب خیلی توجه می‌کردند از این منظر بود.

به مسئله تشکیم حزب اشاره کردید. در زمینه تشکیم حزب جمهوری اسلامی چه خاطراتی دارید؟

انقلاب ما واقعاً اوایلش زیباییهای خیلی بزرگ داشت. ما بخشهایی از این زیبایی را در خود حزب می‌دیدیم. مثلاً ایشان چون بنده را از قبل از انقلاب می‌شناختند تا حزب تشکیل شد به من گفتند برو مسئول دانش آموزان شو، دیگری را گفتند برو مسئول دانشجویی شو یا کارگری، کاسمی و غیره. دکتر بهشتی مسئول تهران بود و خودشان برای من نقل کردند که سه ماه بعد از تأسیس حزب چهار نفر از مسئولان تشکیلات حزب، بی‌آنکه ما هم ارتباطی داشته باشند

او هیچ مصلحتی را بالاتر از حقیقت نمی‌دانست...

«منش اجتماعی شهید بهشتی» در گفت و شنود شاهد یاران با دکتر فرشاد مؤمنی

«تعاملات اجتماعی و سیاسی آیت‌الله بهشتی سرشار از ظرافتها و دقتهایی است که تاکنون کمتر مورد باز شناسی قرار گرفته است. بی‌تردید اگر روزی این نکات به شیوه‌ای جامع جمع‌آوری و تدوین گردد، مکتبی نو در شیوه نقش‌آفرینی اجتماعی ظهور خواهد کرد، چیزی که امروزه به شدت مورد نیاز فعالان سیاسی جامعه ماست.»

در گفت‌وگویی که می‌خوانید دکتر فرشاد مؤمنی سعی دارد تا جلوه‌هایی از منش اجتماعی شهید بهشتی را باز نمایاند، به ویژه بخشهایی که نمایانگر پایداری او به اخلاق در خطیرترین عرصه‌های فعالیت علمی و عملی است. امید آنکه مقبول افتد.»

دکتر مؤمنی

